

منازل السائرين

خواجہ عبداللہ انصاری

ترجمہ دکتہ پرویز عباسی دہلوی

سرشناسه	:	انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق.
عنوان قراردادی	:	منازل السائرین. فارسی - عربی
عنوان و نام پندآور	:	منازل السائرین/ عبدالله انصاری؛ ترجمه پرویز عباسی-داکاتی.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر علم، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۳۰۴ ص.
شابک	:	978-964-224-546-8
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
یادداشت	:	فارسی - عربی.
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	:	عرفان - متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	تصوف - متون قدیمی تا قرن ۱۴
سنا سه جزوده	:	عباسی داکاتی، پرویز، مترجم
۱. بندی کنگره	:	۱۳۹۲ ۸۰۴۱ م. الف/۶/ BP۲۸۲
رده بندی دیوید	:	۲۹۷/۸۴
شماره کتبی	:	۳۱۶۲۶۰۳



منازل السائرین

خواجه عبدالله انصاری

ترجمه: دکتر پرویز عباسی داکاتی

چاپ و صحافی: رامین

لیتوگرافی: باختر

تیراژ: ۳۳۰ جلد

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۵۴۶-۸

خیابان انقلاب- خیابان ۱۲ فروردین- خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

□ مقدمه:

تا پیر هرات و اولیا بس راه است
گفتم سخنی کز آن خدا آگاه است
در قرب نوافل که انالحق شد ذکر
در قرب فرایض انا عبدالله است

سیر و سیوروردن تاریخی اغلب در سایه‌ی شوم تحریف‌ها و خطاها سبب می‌شود تا شکوه چهره‌هایی را نیز غار و فرهیخته غالباً نادیده گرفته شده یا بعضاً به مقام و جایگاه ممتاز اجتماعی و شخصی این افراد بهای اندکی داده شود و یا اساساً دستی پنهان حتی یاد آنان را نیز به بوته‌ی نسبی و فراموشی می‌سپارد. عارف والامقام «خواجه عبدالله انصاری هروی» از جمله‌ی این مهابت‌هاست که در حوزه‌ی معرفت دینی و عرفانی است که در طول مدتی قریب به یکهزار سال منزات برجسته‌ی او به گونه‌ای بایسته و شایسته بروز و ظهور نیافته است.

او در «هرات» زاده شد. این شهر در آن دوران در کنار نوابور و بلخ و مرو از شهرهای مهم خراسان بزرگ بود. حضور اساتید مجرب و کابران در در تمامی علوم آن عصر جاذبه‌ای به شهر بخشیده بود که کمتر طالب علمی می‌توانست نسبت به آن بی‌اعتنا باشد. لذا جمع کثیری از اهل معرفت و تشنگان علم از اکناف و اطراف بلاد اسلامی برای کسب فیض از محضر مشایخ و عالمان و عارفان شهیر و برجسته به این سرزمین رهسپار می‌شدند. هر گروهی بسته به شیوه‌های آیینی و مذهبی خاص خویش پیرامون یکی از بزرگان حلقه می‌زدند و از خرمن دانش او بهره می‌بردند.

بدین سان هرات بالندگی و درخشش فرهنگی و مذهبی خاص خود را داشت. با چنین جایگاهی، اختلاف فرقه‌ها نیز در آنجا امری طبیعی بود و بالطبع برخوردهای عقیدتی را نیز پی‌آمد داشت، و بعضاً موجب توطئه‌ها و دسیسه‌های گروه‌های رقیب

علیه یکدیگر می‌شد. در این درگیری‌ها حوادث سخت و ناگواری نیز پیش می‌آمد. تصوف در هرات گسترش داشت، به‌طوری که غالب مردم یا صوفی بودند و یا ارادتی خاص به اهل تصوف داشتند.

□

«خواجه عبدالله بن ابومنصور انصاری» محدث، فقیه و عارف نامی به سال ۳۹۶ هـ. ق در محلّه‌ی کهن دژ «کهندز، قهندز» از توابع هرات زاده شد. چهارساله بود که توسط کسان خوش به دبستان مالینی سپرده شد تا تحت تعلیمات یک آموزگار زن دروس مقدماتی را پشت سر بگذارد. نبوغ در درس‌آموزی خیلی زود باب تعلّم را بروی او گشود. به سال ۴۰۳ ق. می در سن هفت سالگی آموختن قرائت را نزد قاریان برجسته‌ی آن روز در آنجا آموخت و در همان ایام بود که آموختن ادبیات عرب و فارسی نیز بر درسهای او افزوده شد.

او که پله‌های ترقّی را پشت سر می‌نذاشت در سال ۴۰۵ قمری آموختن فقه و حدیث را نزد دو تن از بزرگان این علوم، یعنی «ابو منصور ازدی» و «شیخ جارودی» آغاز کرد و در خلال این ایام بود که با «شیخ عمو» و صوفیان «گازرگاه» آشنا شد و بدین ترتیب دره‌های جدیدی به رویش گشوده شد.

این تحوّل زمانی روی می‌داد که حکومت «غزریان» مشغول سرکوب عقلگرایان اعم از معتزله و شیعه و اشاعره بود. خواجه در این هنگام نزد شیخ «یحیی بن عمار» به امر آموختن تفسیر قرآن اشتغال داشت و با صوفی بزرگ و تأثیرگذار حنبلی شیخ «طاقی سیستانی»، نیز تازه آشنا شده بود. این درحالی بود که خواجه هنوز بیش از دوازده سال نداشت. آشنایی خواجه با این عارف بلندآوازه دیری نپایید و به سال ۴۱۵ ق. یعنی هنگامی که او نوزده ساله بود، آن استاد عالم فانی را وداع گفته و به دیار باقی شتافت.

عطش سیری‌ناپذیر به کسب فیض از محضر عالمان بلندآوازه خیلی زود او را مسافر شهرهای مهم و تاثیرگذار آن روزگار کرد. سفر اول و آغازین وی به سال ۴۱۶ ق. و به مقصد نیشابور اتفاق افتاد. خواجه در این سفر بیست‌ساله بود و تحمّل مشقّات برای

آموختن حدیث از محدّثین بنام آن دیار برایش تلخ و دشوار نبود.

او دو سفر ناموفق به قصد حج داشت. سفر دوم او به سال ۴۲۳ ق اتفاق افتاد. او برای زیارت خانه‌ی خدا و گزاردن حج بیت‌الله الحرام همراه قافله‌هایی که عازم حج بودند تا بغداد رفت، اما گویی قسمت نبود که زیارت کعبه نصیبش گردد و لذا پس از اقامتی کوتاه در بغداد به هرات بازگشت. ناامنی راه‌ها و شیوع بیماری وبا علت بازگشت مسافران حج بود.

در راه بازگشت به نیشابور رسید و در خلال این سفر بود که با عارفان نامی شیخ «ابوالحسن خرقانی» و شیخ «ابوسعید ابوالخیر» دیدار کرد. دیدار آن پیران راه رفته و روشن دل در تنه‌ی شیخ سیتی وی نقش بسیار تاثیرگذاری داشت. وی در این سفر با «ابن باکویه» یا «ابن کوه» - عارف شهیر روزگار - و دوستان او نیز ملاقات کرد و این دوستی کماکان تا پایان سیاحت‌ری ادامه یافت. علاوه بر این، انصاری جوان با «شیخ محمد قصاب دامغانی» نیز آشنا شد. از شاگردان عارف نامی «ابوالعباس قصاب آملی» بود.

رشد و تحول شگرف در ابعاد شخصیتی خواص در خلال این سال‌ها او را تا بدان حد دچار اطمینان خاطر نموده بود که در سال ۴۲۵ هجری وقتی بیست و نه بهار از عمرش می‌گذشت، ارشاد طریقت را در «کهن دژ» هرات آغاز کرد. در خلال این ایام خواجه با صوفیان ملامتی همچون: «اسماعیل چشتی» و «احمد چشتی» - «وسعید معلم» که در نوبادان «نوباداران» منزل گزیده بودند، زمستانی وجدانگیز را در دست نهاد. ملامتیان عقیده داشتند که از لحاظ نجات روح و رستگاری، بزرگترین خطر آن است که سالک بر اثر کامیابی در زهد و عرفان از خود راضی و مغرور شود. صوفی برای احتراز از این خطر و اجتناب از برانگیختن تحسین دیگران باید کامیابیهای خویش را در طریق زهد و عرفان پنهان دارد و بکوشد تا خود را حتی اگر لازم شد بدتر از آنچه هست بنماید، و چنان رفتار کند که ملامت دیگران را برانگیزد. چنین رفتاری عملاً و غالباً بصورت تسامح و بی‌اعتنایی به قواعد و موازین معمول معاشرت با مردم درمی‌آمد و گاه حتی به جسارت می‌گرایید.

تفسیر قرآن موهبتی الهی بود که خواجه تا پایان عمر شریف خویش هماره بدان همت می‌ورزید، اما جاهل و عناد اهل ظاهر و بدخواهان نیز علیه او پایانی نداشت. در سال ۴۳۸ هـ خواجه به تحریک مخالفان دستگیر و روانه‌ی زندان شد و چیزی قریب به پنج ماه در زندان پوشنگ به زنجیر بود.

اما او کسی نبود که بواسطه‌ی این ناملازمات میدان را خالی کند و دست از عقاید و آراء خود بکشد. پس از آزادی از زندان رویه‌ی پیشین را پی گرفت و جلسات درس و بحث را مجدداً دایر کرد. او علاوه بر وظایف علمی و وظیفه‌ی اداره‌ی خانقاه شیخ عمو و تربیت عمال شاگردان را نیز برعهده داشت. با از دست دادن «شیخ عمو» که به نوعی حامی وی نیز بود، دور فشار و سختی خواجه آغاز شد.

در سال ۴۴۴ ق یعنی سه دهگامی که خواجه دوران میانسالی را پشت سر می‌گذاشت، سختگیری حاکمان سلبانی درباره‌ی اشاعره رو به فزونی نهاد. این امر مطلوب حنبلیان و از جمله خواجه بود و همین امر بستر کینه‌توزیهای بعدی اشاعره نسبت به وی را فراهم آورد. هر چند که برخی از مریدان و یاران در این مدت او را تنها نگذاشتند و در کمک و مساعدت و تامین بخشی از مخارج و نیازهای وی، نهایت اهتمام را بجای آوردند اما خواجه کسی نبود که بتواند برای مدت طولانی با این وضعیت کنار بیاید.

در سال ۴۴۵ ق اسباب ملاقات با دو ادیب و استاد برجسته‌ی آن روزگار «ابوالحسن باخزری» و «ابوالقاسم زوزنی» فراهم آمد. یکسال بعد، وقتی کرسی موعظه در مسجد جامع هرات، توسط قاضی «صاعدین سیار حنفی» به دست پیشنهاد شد، خواجه بی‌درنگ آن را پذیرفت تا گشایشی باشد برای بیرون شدن از موقعیتی که بدان گرفتار آمده بود.

فصل جدیدی از زندگی خواجه آغاز می‌شد و او که در گرماگرم بحث و تدریس و خطابه و موعظه قرار داشت و لحظه‌ای از پرداختن به علم و عرفان فارغ نبود. در کنار کارهای اجرایی دست به کار تالیف نیز بود و متونی را می‌نوشت و می‌نویسند. خواجه در این دوره اثر گراسنگش «صدمیدان» را به رشته تحریر درآورد؛ کتابی که با دیگر اثر خواجه یعنی «منازل السائرین» همطرازی و همسنگی داشت. در روزگار حاکمیت

«آلب ارسلان» خواجه به تجسم متهم گردید، اما با کمک و مساعدت حاکم وقت از او رفع اتهام شد. «خواجه نظام الملک» وزیر دانش دوست به سبب اعتقادات صوفیانه‌ی پیر هرات بر او سخت نمی‌گرفت و این امر مجالی بود تا خواجه با فراغ‌بالی بیشتری به کار بپردازد. او که روح ناآرامی داشت، آراء نامتناسب با شرع را بر نمی‌تابید.

آن هنگام که خواجه شصت و یک ساله بود، مخالفان کوشیدند تا از موقعیت فراهم آمده نهایت استفاده را برده و با توجه به صدور فرامین تازه از سوی «خواجه نظام الملک» وزیر مبنی بر آزادی عملی و فکری اشاعره، مخالفان افکار آنان و از جمله پیر هرات را در تنگنا قرار دهند. آنان تلاش داشتند تا با توجه به ردّیه‌ی خواجه تحت عنوان «ذم الکلام و اهله» که علیه اشاعره و دیگر متکلمان بود، اسبابی را فراهم آورند که خواجه به ردّ و انکسار گریز کند.

در هر سال ۴۵۸ هـ. با سعادت مخالفان، او از هرات تبعید شد و به بلخ رفت. خواجه نظام الملک که در این هنگام در مرو بود، شیخ را به شهر «بادغیس» فراخواند و خواجه در حالی که غل و زنجیر برگردن داشت به آن سامان حرکت داده شد. مریدان او تخت چوبینی را که پیر مرد بر آن نشسته بود به سانه‌هاشان حمل کردند. در بلخ شفاعت شیخ «معمر لبنانی» مقبول خواجه نظام الملک واقع شد. پیر هرات بخشودگی یافت و به موطن بازگشت.

البته او مناظره‌ای کوتاه در سال ۴۵۹ هـ. با «ابوالقاسم درسی» متکلم در محضر نظام الملک وزیر داشت که این مناظره‌ی کوتاه بی‌هیچ نتیجه‌ای پایان یافت.

سه سال بعد بازهم مخالفان در پی اذیت و آزار او برآمدند و سعی کردند تا آلب ارسلان را که توقف کوتاهی در هرات داشت علیه خواجه تحریک کنند، اما سلطان که متوجه دسیسه‌چینی شده بود بر مخالفان جرایم سنگینی را مقرر کرد.

یک سال بعد «آلب ارسلان» کشته شد و «ملک‌شاه» جوان بر تخت سلطنت جلوس کرد و بدین ترتیب خواجه نظام الملک قدرت و نفوذ بیشتری یافت.

دهه‌ی هشتاد عمر خواجه تقریباً با آرامش و رفاه نسبی توأم بود، و او یکسره به ارشاد مریدان و تربیت شاگردان مشغول بود. غالب مردم هرات پیرو عقیده‌ی خواجه

بودند و لذا حکومت وقت از هر گونه اقدام علیه او بر حذر بود.

در سال ۴۷۳ هـ و وقتی هفتاد و هفت سالگی را پشت سر می گذاشت بر اثر بیماری چشمانش نابینا گردید. در همین سال سلطان «تکش» علیه برادر خویش «ملک شاه» سلجوقی دست به شورش زد.

دو سال از واقعه‌ی نابیناشدن خواجه گذشته بود که خلیفه‌ی بغداد «المقتدر بالله» خلعتی برای خواجه فرستاده و او را عنوان شیخ الاسلامی بخشید.

به سال ۴۷۱ مصادف با هشتاد و دو سالگی خواجه، اهل هرات متکلمی میهمان را به قهر از شهر راندند و به پیامد آن انصاری پیر دوباره از موطن خویش تبعید شد. او در سن هشتاد و چهار سالگی و پس از دو سال دوری از زادگاه مجدداً به هرات بازگشت و مردم به گرمی از او استقبال کردند.

سرانجام به سال ۴۸۱ خواجه در سن هشتاد و پنج سالگی جهان فانی را وداع گفت. پیکر او طی مراسم نسبتاً باشکوهی در روز بیست و دوم ماه ذی‌الحجه سال ۴۸۱ ق تشییع و به خاک سپرده شد.

□

اگر نظری گذرا به زندگی خواجه عبدالله از مدتی داشته باشیم، می‌توانیم منحنی زندگی او را به شکل زیر مشخص کنیم:

در سال ۳۹۶ ق در محله‌ی کهن دژ (کهندز، قهندز) هرات زاده شد. چهار ساله بود که به دبستان «مالینی» رفت و نزد زنی که در آن زمان آموزگار بود شروع به آموختن دروس ابتدایی کرد. (سال ۴۰۰ ق)

در سال ۴۰۳ به سن هفت سالگی نزد قاریان قرآن قرائت آموزی آغاز کرد، و سپس در سال ۴۰۴ به آموزش ادبیات عربی و فارسی روی آورد.

در سال ۴۰۵ نزد قاضی «ابو منصور ازدی» و شیخ «جارودی» آموختن فقه و حدیث و نگارش را آغاز کرد.

به سال ۴۰۷ با «شیخ عمو» و صوفیان «گازرگاه» آشنا شد، و رفت و آمدهایش به خانقاه آغاز شد. در این هنگام یازده ساله بود.

در سال ۴۰۸ حکومت غزنوی شروع به سرکوب عقلگرایان - معتزله، شیعه، اشاعره... کرد. خواجه در این هنگام نزد شیخ «یحیی بن عمار» به آموختن تفسیر قرآن پرداخت، و با صوفی بزرگ و تاثیرگذار حنبلی شیخ «طاقی سیستانی» آشنا شد (دوازده سالگی).

در سال ۴۱۵ یعنی زمانی که نوزده ساله بود «طاقی سیستانی» عالم فانی را وداع گفته و به دیار باقی شتافت.

در بیست و سه سالگی یعنی به سال ۴۱۶ ق سفر اول خود به نیشابور را انجام داد برای تحصیل علم زمانه و به ویژه علم حدیث، در اینجا با صوفیان خانقاه ابن باکویه و خود او آشنا شد.

سفر به نیشابور بیست و سه سال بیشتر به درازا نکشید، و انصاری جوان در پایان آن به هرات بازگشت، و آموزش حاد را نیز، محدثان هرات با جدیت بیشتری ادامه داد.

در سال ۴۲۱ سلطان محمود - نوزده سالگی را که شهری شیعه‌نشین بود، مورد حمله نظامی قرار داد، و قتل و غارت بسیار کرد و کتابخانه‌های بسیاری را از بین برد. او در همان سال نیز مرد، و پسرش مسعود غزنوی جانشین وی شد. سلاجقه پس از درگیریها و جنگها بر سر کار آمدند، و تحول قدرت یعنی تحریک همه چیز زندگی خواجه نیز همچون جهان او دستخوش تغییراتی شد.

در سال ۴۲۳ خواجه عبدالله به قصد سفر حج همراه تراقل مسافر تا بغداد رفت، اما قسمت نبود که زیارت کعبه نصیبش شود، و لذا پس از اقامتی کوتاه در بغداد به دیار خویش بازگشت. در سال بعد یعنی ۴۲۴ بار دیگر خواجه کوشید تا همراه قوافل خراسانیان به سفر حج برود، ولی این بار نیز تا «ری» بیشتر پیش نرفت، و باز به دلیل وجود مشکلات در راه مسافران و شیوع بیماری بازگشت. او در این سفر محدث بزرگ «ابوحاتم ابن خاموش» را در ری ملاقات کرد.

پس از آن با «ابوسعید ابوالخیر» و «ابوالحسن خرقانی» دیدار کرد. در راه بازگشت از ری شاگرد ابوالعباس قصاب آملی یعنی شیخ «محمد قصاب دامغانی» را نیز ملاقات کرد.

در سال ۴۲۵ وقتی بیست و نه سال از عمرش می‌گذشت، ارشاد طریقت را در «کهن دژ هرات» آغاز کرد. او با صوفیان ملامتی همچون «اسماعیل چشتی» و «احمد چشتی» و «بوسعید معلم» که در (نوباوران) منزل گزیده بودند، در زمستان دیدار کرد و سخنرانیها و سماعهای پرشوری داشت.

در سال ۴۲۹ قمری با «مسعود بوسهل زوزنی» دبیر دیوان رسالت دیدار کرد، و به سال ۴۳۰ هـ. ق سی و چهار سال داشت، پدر را از دست داد.

در سال ۴۳۳ از هرات تبعید شد، و به ناچار دو سال در «شکییان پوشنگ» زندگی کرد. از در این مدت به دفاع از خویش و در تقد مخالفانش رساله‌هایی را برنگاشت. خواجه به سال ۴۳۵ در سن ۳۹ سالگی دوباره به هرات بازگشت، و در همان سال و در سال ۴۳۶، در سن ۴۰ و ۴۱ دوره‌ی تفسیرگویی خویش را در هرات آغاز کرد. این دوره‌ی تفسیر قرآن دو سال به فراز انجامید.

در سال ۴۳۵ دومین دوره‌ی تفسیرگویی او آغاز شد و تا پایان حیاتش ادامه یافت. دوباره در سال ۴۳۸ به سن ۴۳ و ۴۴ سالگی، به تحریک مخالفانش دستگیر و زندانی شد، و پنج ماه در زندان هوشنگ به زنجب بود.

در سال ۴۳۹ وقتی از زندان آزاد شد، به تدریس و تالیف به یارهای تفسیر قرآن روی آورد. در سال ۴۴۱ شیخ عمو، پیر صوفی و استاد خواص که حامی اصلی وی نیز بود، در سن ۹۲ سالگی درگذشت، و از این پس وظیفه‌ی اداره‌ی خانقاه هرات به دوش خواجه افتاد. با این وصف، با از دست دادن عمو که حامی مالی وی نیز بود، در فقر و سختی وی نیز آغاز شد.

در سال ۴۴۴ وقتی چهل و هشت ساله بود، سلاجقه بر اشاعره سخت گرفتند.

در سال ۴۴۵ دو ادیب و دانشمند هم‌روزگار یعنی «ابوالحسن باخزری» و «ابوالقاسم زوزنی» به دیدار خواجه شتافته و او را بسیار ستودند.

در سال ۴۴۶ قاضی «صاعد بن سیار حنفی» در هرات کرسی موعظه در مسجد جامع را به خواجه واگذار کرد.

در سال ۴۴۸ رساله‌ی «صد میدان» تقریر شد، و به کتابت درآمد.

در سال ۴۵۰ وقتی خواجه پنجاه ساله بود، مخالفان کوشیدند تا «آلب ارسلان» سلجوقی حاکم منطقه، او را از تدریس بازدارد، ولی موفق به جلب نظر موافق او نشدند. در سال ۴۵۵ یعنی پنجاه و پنج سالگی خواجه، «طغرل سلجوقی» مرد و «آلب ارسلان» سلطان شد. به پی آمد آن در سال ۴۵۶ ق خواجه «نظام الملک» فرامین تازه‌ای مبنی بر آزادی عملی و فکری اشاره صادر کرد. خواجه نیز به تهیه مواد فکری رساله‌ای علیه اشاعره و دیگر متکلمان مخالف به نام «ذم الکلام و اهل» همت گماشت. در سال ۴۵۷ وقتی که خواجه وارد شصت و یک سالگی اش شده بود، مخالفانش او را در نزد خواجه نظام الملک به مناظره کشاندند، ولی «انصاری» جان به در برد و آسیبی به او نرسید.

در سال ۴۵۸ خواجه به شصت و دو سالگی از هرات تبعید شد، و به بلخ رفت. خواجه نظام الملک که در آن زمان به شیخ الاسلام را به «باد غیس» فراخواند. انصاری از هرات در حالی که غل و زنجیر به گردن داشت حرکت داده شد، اما مریدان تخت او را بر شانه حمل کردند.

در بلخ شفاعت شیخ «معمر لبنانی» مقبول خواسته نظام الملک واقع شد، و پیر هرات بخشیدگی یافت و به وطن بازگشت.

در سال ۴۵۹ با «ابوالقاسم دبوسی» در محضر نظام الملک وزیر و در هرات مناظره‌ای کوتاهی داشت.

در سال ۴۶۲ باز مخالفان سعی کردند تا سلطان آلب ارسلان را که به بلخ کوتاهی در هرات داشت، علیه خواجه تحریک کنند. سلطان که متوجه دسیسه بی‌ایمانان شده بود بر مخالفان جرایم سنگینی را مقرر کرد. در این زمان، آلب ارسلان پس از غلبه بر فارس به خراسان بازگشته بود.

در سال بعد آلب ارسلان کشته شد، و «ملک‌شاه» جوان بر تخت سلطنت جلوس کرد. خواجه نظام الملک بدین ترتیب قدرت و نفوذ بیشتری یافت.

از سال ۴۶۴ که از بیماری نجات یافت، تقریباً دهی هشتاد عمر او با آرامش و رفاه توأم بود، و یکسره به ارشاد شاگردان و تربیت مریدان می‌گذشت. بیشتر مردم هرات

پیروان عقیده‌ی خواجه بودند، و حکومت علیه او اقدامی نمی‌کرد.

در سال ۴۷۳ وقتی هفتاد و هفت سالگی را می‌گذراند، بر اثر بیماری چشمش نابینا شد. در این سال سلطان «تکش» علیه برادرش «ملک شاه» سلجوقی شورش کرد.

در سال ۴۷۴ سرانجام «ذم الکلام» به رشته‌ی تحریر درآمد.

در سال ۴۷۵ خلیفه‌ی بغداد «المقندی بالله» از بغداد خلعتی به خواجه فرستاد و او را عنوان «شیخ الاسلام» بخشید.

در سال ۴۷۶ وقتی که خواجه هشتاد سالگی را پشت سر می‌نهاد، کتاب «منازل السائرین» را تقریر کرد.

در سال ۴۷۸ مصائب با هشتاد دو سالگی خواجه، اهل هرات متکلم میهمان را به قهر از شهر راندند و شهر رشتی در شهر پدید آمد که به پیامد آن انصاری پیر دوباره از هرات تبعید شد.

دو سال بعد یعنی به سال ۴۸۰ خواجه‌ی هشتاد و چهار ساله از بلخ به هرات بازگشت، و مردم هرات به گرمی او را استقبال کردند.

در سال ۴۸۱ سرانجام خواجه به سن هشتاد و پنج سالگی وفات یافت، و روز جمعه ۲۲ ذی حجه سال ۴۸۱ به خاک سپرده شد.

از خواجه انصاری دو پسر باقی ماند که بعدها هر دو در کنار مقبره‌ی پدر و در آرامگاه او به خاک سپرده شده شدند. یک پسر وی یعنی «بداهندی» در سال ۴۹۰ ق توسط فداییان باطنی کشته شد، اما پسر دیگرش جابر به مرگ پدری از دنیا رفت و در کنار پدر و برادر به خاک سپرده شد.

آرامگاه خواجه و فرزندان‌ش در گازرگاه که در بخش شمال شرقی هرات واقع شده قرار دارد، و از زیارتگاه‌ها و بناهای کم‌نظیر تاریخی محسوب می‌شود. بنای آرامگاه او در زمان پسر تیمور و جانشین او یعنی شاه‌رخ‌شاه ساخته و برای آن موقوفاتی تعیین شد.

□

بی‌شک خواجه نابغه‌ای بود که بلندترین قله‌های معرفت را درنوردید. سخنان شیوا

و دلنشین او به واسطه‌ی جادوی عشق و ایمان مواج در ضمیر پر تلاطمش همواره خیل عظیم مشتاقان را به تحسین و کرنش در برابر عظمت آن واداشته است. مردی که از هزارها هزار توی عشق عبور کرده، و هفتخوان هولناک طریقت را بی‌بیم و تردید پشت سر گذارده، و از چشمه‌ی زلال جاودانگی سیراب شده، و به کیمیای سعادت دست یازیده است. او یکی از کیمیاگران روحانی مشرق زمین است که کمتر می‌توان نظیری برایش سراغ جست.

در قلم رهای، دست نیافتنی عرفان او را شکوهی ست که گذر زمان رنگ کهنگی به آن نمی‌رند. هر کلامی از او دنیایی پر عظمت و سراسر شکوه و جلال را فراروی ما می‌گشاید که در بدان بآلی سترگ می‌طلبد.

خواجه بی‌شک از گنجینگان بنام و بلندپایه‌ی شعر و ادب پارسی است که کلام شیوایش از دل برآمده و بر دل می‌نشیند. ادبیات برای او مقوله‌ای تجملی و یا مسیری برای ارتزاق و ایصال به ثروت و مکنت نبوده، بلکه رازگویی از اسراری ست که سینه‌های شرحه شرحه از فراق حیرت‌انگیز به زمزمه و امی دارد. تحول شگرف ادبیات فارسی به سده‌ی پنجم هجری پس از سک تا حد زیادی وامدار ذوق و قریحه‌ی کم‌نظیر اوست.

خاستگاه این جریان، خراسان و ماوراءالنهر بوده است و اساساً در همین دوران است که ادبیات فارسی در کنار زبان و ادبیات عرب رونق گرفت. رسمیت می‌یابد و نظم و نثر فارسی نیز با تحولات شگرفی روبرو می‌شود. این تحول خصوصاً در نثر صوفیانه بی‌شک کاملاً قابل مشاهده است. استفاده از ظرفیت‌های شعری در نثر که میان هنرنمایی و تزئینات کلامی دست و پا می‌زند، نثر را به شعر نزدیک کرد و از نمونه‌های بارز این قرابت، سوز و گدازهای عاشقانه‌ای بود که در «مناجات‌نامه» پیر هرات شاهد آنیم. تسلط خواجه بر صرف و نحو در هر دو حوزه‌ی ادبیات فارسی و عربی و نیز تبحر وی در سرودن شعر به هر دو زبان، یکی دیگر از امتیازاتی ست که پیر هرات داشته و در گسترش و رشد ادبیات عرفانی فارسی مؤثر افتاده است.^۱